



مدرسه، دانشگاه، کارخانه بازتولید سرمایه است؛ زندگی ماکالای شما نیست!

پیام همبستگی جمعی از کارگران ایران با دانش آموزان، جوانان و معترضان فرانسه



بازنشر:

پویندگان تجارب تاریخی، طبقاتی، جهانی کارگران

مدرسه، کارخانه بازتولید سرمایه است؛ زندگی ما کالای شما نیست!

پیام همبستگی تعدادی از کارگران ایران با دانش‌آموزان، جوانان و معترضان فرانسه

رفقای کارگر، دانش‌آموزان، دانشجویان و جوانان معترض فرانسه!

ما، کارگران ایران، از دل جامعه‌ای که در آن فقر، تورم، بیکاری، سرکوب و ناامنی شغلی به شرایط عادی زندگی بدل شده است، صدای اعتراض شما را می‌شنویم. اعتراض شما برای ما دوردست و بیگانه نیست. در خشم شما علیه نظم حاکم، در شورش علیه آینده‌ای که از پیش برایتان تعیین کرده‌اند و در امتناع شما از تسلیم‌شدن به انضباط تحمیلی، تجربه‌ی آشنای خودمان را بازمی‌شناسیم.

مرزهای ملی، زبان‌ها و تفاوت‌های فرهنگی نمی‌توانند واقعیت‌ها را پنهان کنند: در فرانسه و ایران، با وجود تفاوت‌های سیاسی، اقتصادی و تاریخی، زندگی اکثریت مردم زیر سلطه‌ی نظامی قرار دارد که نیازهای انسانی را تابع سودآوری می‌کند. در یک‌جا، هزینه‌ی آموزش و درمان را کاهش می‌دهند و بودجه را به دستگاه‌های امنیتی و نظامی اختصاص می‌دهند؛ در جای دیگر، دستمزدها را زیر فشار تورم بی‌ارزش می‌کنند، آموزش و درمان را به کالا بدل می‌سازند و کارگران را برای تأمین ابتدایی‌ترین نیازهای خانواده‌هایشان به اضافه‌کاری، کار دوم و بدهکاری وامی‌دارند. در هر دو جامعه، از ما انتظار دارند هزینه‌ی بحران‌هایی را بپردازیم که خودمان ایجاد نکرده‌ایم و اختیار چندانی بر پیدایش و اداره‌ی آن‌ها نداریم.

ما به شما می‌گوییم: **اعتراض شما فقط به یک سیاست آموزشی، یک دولت یا یک رئیس‌جمهور محدود نمی‌شود؛ این اعتراض، هنگامی که ریشه‌های مادی خود را بازمی‌شناسد، می‌تواند به مبارزه‌ای علیه مناسباتی گسترش یابد که آموزش، کار و زندگی انسان را تابع انباشت سرمایه می‌کنند.**

از مدرسه، دانشگاه تا کارخانه؛ مسیر ازپیش‌تعیین‌شده‌ی بازتولید نیروی کار

به ما می‌گویند آموزش برای همه فرصت برابر فراهم می‌کند. اما برابری روی کاغذ، نابرابری واقعی زندگی را از میان نمی‌برد. فرزند خانواده‌ای که از امنیت مالی، مسکن مناسب، امکانات آموزشی و ارتباطات اجتماعی برخوردار است، با فرزند خانواده‌ای که زیر بار اجاره‌خانه، بیکاری و چند شیفت کار فرسوده شده، از نقطه‌ای یکسان آغاز نمی‌کند. انتخاب رشته، دسترسی به دانشگاه و امکان ادامه‌ی تحصیل نیز مستقل از این تفاوت‌های طبقاتی نیست.

در فرانسه، تقسیم‌بندی مسیرهای آموزشی و سازوکارهای گزینش، از جمله سامانه‌ی **Parcoursup**، می‌توانند نابرابری‌های پیشین را در قالب تصمیم‌هایی ظاهراً فردی و بی‌طرف بازتولید کنند. در ایران نیز پول خانواده، شهریه‌ی مدارس و کلاس‌های خصوصی، دسترسی نابرابر به امکانات آموزشی و فشار اقتصادی بر خانواده‌های کارگری، امکان تحصیل را به‌شدت نابرابر می‌کنند. فرزند کارگری که باید هم‌زمان با تحصیل نگران درآمد خانواده، آینده‌ی شغلی و هزینه‌های زندگی باشد، با فرزند خانواده‌ی برخوردار در موقعیتی برابر قرار ندارد.

این مسئله صرفاً به تفاوت در کیفیت آموزش محدود نمی‌شود. آموزش در جامعه‌ی طبقاتی، افزون بر انتقال دانش، در بازتولید سلسله‌مراتب اجتماعی نیز نقش دارد: گروهی برای تصدی موقعیت‌های مدیریتی و نظارت بر نیروی کار آماده می‌شوند، گروهی برای مشاغل تخصصی و اداری و بخش بزرگی برای ورود به بازار کاری که ناامنی، دستمزد پایین و اطاعت از اقتدار کارفرما ویژگی‌های آن است.

در ایران، این مسیر با واقعیت دیگری نیز گره خورده است: حتی مدرک دانشگاهی هم تضمینی برای برخورداری از شغل مناسب و زندگی مستقل نیست. جوان تحصیل‌کرده ممکن است سال‌ها درس بخواند و سرانجام به کاری بی‌ثبات، کم‌درآمد یا نامرتب با تخصص خود تن دهد. از او می‌خواهند مسئولیت فردی شکست‌هایی را بپذیرد که ریشه در ساختار اقتصادی و مناسبات قدرت دارند.

ما با حق آموزش برای همه، نه با آموزش به‌مثابه دستگاهی برای توزیع نابرابر فرصت‌ها و آماده‌سازی نسل تازه برای استثمار، همبسته‌ایم. آموزش باید امکان رشد آزادانه‌ی توانایی‌های انسانی را فراهم کند، نه اینکه ارزش انسان را با قابلیت فروش نیروی کارش بسنجد.

انضباط مدرسه، انضباط کارخانه؛ زمانِ ما ملک سرمایه نیست!

رفقای جوان!

در مدرسه از شما می‌خواهند سر ساعت حاضر شوید، در چارچوب برنامه‌ای ازپیش‌تعیین‌شده حرکت کنید، اطاعت را بیاموزید و برای سنجیده‌شدن بر اساس معیارهایی آماده شوید که خودتان در تعیین آن‌ها نقشی ندارید. در کارخانه، کارگاه، اداره و انبار نیز کارگر باید زمان ورود و خروج، سرعت کار، استراحت و حتی گاه حرکات بدن خود را با الزامات تولید هماهنگ کند. البته مدرسه و کارخانه یکسان نیستند و هر نوع نظم آموزشی را نمی‌توان با انضباط محل کار برابر دانست؛ اما هر جا که اختیار انسان جای خود را به اطاعت تحمیلی بدهد، پرسش از قدرت و آزادی به میان می‌آید.

در ایران، کارگری که پیش از طلوع آفتاب خانه را ترک می‌کند، ساعت‌ها در مسیر محل کار می‌ماند، زیر فشار سرپرست و نظام سنجش بهره‌وری کار می‌کند و شب با بدنی فرسوده به خانه بازمی‌گردد، به‌خوبی می‌داند که چگونه زمان زندگی به زمان قابل‌مصرف برای تولید سود تبدیل می‌شود. او ممکن است حتی برای تأمین هزینه‌های ابتدایی زندگی مجبور باشد پس از پایان شیفت رسمی، به کار دیگری روی بیاورد. زمان استراحت، دیدار با خانواده، مطالعه و مشارکت اجتماعی، نخستین چیزهایی هستند که این فشار از او می‌گیرد.

دانش‌آموز خانواده کارگری نیز از این مناسبات جدا نیست. اضطراب آینده شغلی، فشار امتحان‌ها، هزینه آموزش و ترس از بیکاری، پیش از ورود او به بازار کار، زندگی‌اش را زیر سایه رقابت قرار می‌دهند. آنچه در ظاهر آمادگی برای آینده نامیده می‌شود، می‌تواند به تمرین پذیرش شرایطی بدل شود که در آن انسان باید پیوسته خود را با نیازهای بازار تطبیق دهد.

ما در ایران این فشار را در شکل‌های دیگری نیز تجربه می‌کنیم: دستمزدهای عقب‌افتاده، قراردادهای موقت و پیمانی، ناامنی شغلی، اضافه‌کاری اجباری، نبود امنیت کافی در محیط کار و ناتوانی در تأمین مسکن، درمان و آموزش. در چنین شرایطی، زمان آزاد دیگر یک امتیاز ساده نیست؛ به بخشی از مبارزه برای بازپس گرفتن زندگی تبدیل می‌شود.

بنابراین، مطالبه ما فقط کاهش ساعت مدرسه یا کار نیست. پرسش بنیادی این است: چه کسی درباره زمان زندگی ما تصمیم می‌گیرد؟ آیا باید تمام عمرمان را صرف آماده‌شدن برای کار، فروش نیروی کار و بازیابی توان از دست‌رفته برای کار بعدی کنیم؟ یا می‌توانیم مناسباتی بسازیم که در آن زمان و توانایی انسان در اختیار خود او و اجتماع آزادش باشد؟

زندگی ما فاصله‌ای میان دو شیفت کاری نیست؛ انسان برای کارکردن زندگی نمی‌کند. کار باید در خدمت زندگی باشد، نه زندگی در خدمت انباشت سرمایه.

از محله‌های حاشیه‌ای فرانسه تا حاشیه‌های فراموش‌شده ایران

ما می‌دانیم که تجربه جوانان فرانسه، به‌ویژه در محله‌های محروم، با تجربه جوانان ایران یکسان نیست. تاریخ استعمار، نژادپرستی، تبعیض و رابطه دولت فرانسه با جمعیت‌های مهاجر و فرودست، ویژگی‌های مشخص خود را دارد. در ایران نیز سرکوب سیاسی، تبعیض‌های ساختاری، محرومیت منطقه‌ای، تمرکز ثروت و امکانات و شکاف میان مرکز و پیرامون، صورت‌بندی خاصی از نابرابری را ایجاد کرده‌اند. همبستگی واقعی به معنای نادیده‌گرفتن این تفاوت‌ها نیست؛ به معنای شناختن ریشه‌های مشترک ستم در دل همین تفاوت‌هاست.

جوانی که در حاشیه شهرهای فرانسه با محرومیت، تبعیض و برخورد پلیسی روبه‌رو می‌شود، و جوانی که در شهرهای کوچک، مناطق محروم یا حاشیه‌های کلان‌شهرهای ایران با بیکاری، فقدان امکانات عمومی و آینده‌ای نامطمئن دست‌وپنجه نرم می‌کند، الزاماً یک تجربه ندارند؛ اما هر دو می‌توانند دریابند که محرومیت را نمی‌توان به شکست فردی یا نقص فرهنگی نسبت داد. باید پرسید ثروت اجتماعی چگونه تولید و توزیع می‌شود، امکانات عمومی در اختیار چه کسانی قرار می‌گیرد و چه نیروهایی از تداوم این نابرابری سود می‌برند.

در ایران، بسیاری از خانواده‌ها برای تأمین مسکن، درمان و آموزش به مرز توان خود رسیده‌اند. جوانی که امکان استقلال مالی ندارد، کارگری که دستمزدش پیش از پایان ماه تمام می‌شود و خانواده‌ای که ناچار است میان چند نیاز اساسی یکی را کنار بگذارد، همگی با شکل‌های متفاوت یک فشار اقتصادی روبه‌رو هستند. این فشار فقط سفره‌ها را کوچک نمی‌کند؛ روابط خانوادگی، سلامت جسمی و روانی، امکان مشارکت اجتماعی و چشم‌انداز آینده را نیز فرسوده می‌سازد.

پاسخ طبقه حاکم به این بحران نمی‌تواند صرفاً امنیتی‌کردن اعتراض باشد. پلیس، دادگاه و زندان قادرند برای مدتی صدای اعتراض را خاموش کنند، اما نمی‌توانند تضاد میان نیازهای زندگی و الزامات سودآوری را از میان ببرند. هر بار که اعتراض به‌جای شنیده‌شدن با سرکوب پاسخ می‌گیرد، مسئله اصلی آشکارتر می‌شود: چه کسی حق دارد درباره شرایط زندگی دیگران تصمیم بگیرد و با چه حقی هزینه حفظ نظم موجود را بر دوش آنان می‌گذارد؟

از همبستگی نمادین تا قدرت مادی طبقه کارگر

رفقای فرانسوی!

ما از دور برای شما شعار نمی‌دهیم تا سپس به زندگی روزمره خود بازگردیم و مبارزه شما را مسئله‌ای مربوط به جامعه‌ای دیگر بدانیم. همبستگی طبقاتی زمانی معنا پیدا می‌کند که از احساس مشترک فراتر رود و به پیوندی عملی میان مبارزات تبدیل شود.

ما کارگران ایران می‌دانیم که خشم به‌تنهایی کافی نیست. اعتراض خیابانی می‌تواند شکاف‌هایی در اقتدار دولت ایجاد کند، اما اگر نتواند به نیرویی پایدار و خودسازمان‌یافته در محل‌های کار، مدارس، دانشگاه‌ها و محله‌ها تبدیل شود، امکان دارد فرسوده، منزوی یا سرکوب شود. از سوی دیگر، اعتصاب کارگری نیز اگر از مبارزه جوانان، دانش‌آموزان، دانشجویان، بیکاران و دیگر فرودستان جدا بماند، با محدودیت‌های جدی روبه‌رو خواهد شد.

در ایران، تجربه مبارزات کارگران، معلمان، پرستاران، بازنشستگان و دیگر بردگان مزدی بارها نشان داده است که مطالبات به‌ظاهر جداگانه، از دستمزد و امنیت شغلی تا آموزش و درمان عمومی، به یکدیگر پیوند دارند. معلمی که برای دستمزد و منزلت شغلی مبارزه می‌کند، با دانش‌آموزی که حق برخورداری از آموزش باکیفیت را می‌خواهد، در دو سوی یک مسئله مشترک ایستاده است. کارگری که برای دستمزد کافی اعتصاب می‌کند، با خانواده‌ای که زیر فشار هزینه‌های درمان و آموزش قرار دارد، منافع مشترکی دارد.

از همین رو، ما خواهان گسترش پیوند میان اعتراض دانش‌آموزان و دانشجویان و مبارزات کارگری هستیم؛ نه برای آنکه یک گروه جای گروه دیگر را بگیرد، بلکه برای آنکه هر مبارزه بتواند نیروی دیگر را تقویت کند. مجامع عمومی، شوراهای مستقل و قابل‌پاسخ‌گویی، نمایندگان انتخابی و قابل‌عزل و ارتباط مستقیم میان محل‌های کار، مدارس، دانشگاه‌ها و محله‌ها می‌توانند ابزارهایی برای این پیوند باشند.

این به معنای انکار اهمیت سازمان‌یابی، تجربه تاریخی یا هماهنگی گسترده نیست. مسئله آن است که سازمان نباید به قدرتی مستقل از مبارزان تبدیل شود و تصمیم‌گیری را از آنان بگیرد. هیچ حزب، اتحادیه یا رهبری‌ای نباید حق انحصاری تعیین سرنوشت جنبش را برای خود قائل شود. هر شکل زمانی به نیروی رهایی‌بخش بدل می‌شود که امکان مشارکت واقعی، نقد آزادانه و کنترل از پایین را گسترش دهد.

ما نه منجی می‌خواهیم و نه قیم؛ ما می‌خواهیم خودمان، در پیوند با یکدیگر، دربارهٔ مبارزه و زندگی‌مان تصمیم بگیریم.

نه به رژیم اسلامی سرمایه، نه به رژیم‌های سرمایه‌دارانه دموکراتیک‌نما؛ رهایی از پایین

ما در ایران با دولتی روبه‌رو هستیم که اعتراض مستقل کارگران و معلمان را تحمل نمی‌کند، تشکلیابی آزاد را محدود می‌سازد و در برابر مطالبات اجتماعی به سرکوب متوسل می‌شود. اما مخالفت با جمهوری اسلامی به‌خودی‌خود به معنای رهایی از مناسبات سرمایه‌داری نیست؛ همان‌طور که مخالفت با دولت فرانسه نیز به‌تنهایی تضمین نمی‌کند که نظم اجتماعی جایگزین، آزادی و برابری واقعی را تأمین کند.

نه سلطنت، نه جمهوری پارلمانی و نه هیچ شکل دیگری از دولت، صرفاً به‌واسطهٔ نام و صورت سیاسی خود از تضادهای طبقاتی فراتر نمی‌رود. ممکن است حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی در نظام‌های مختلف تفاوت‌های مهمی داشته باشند و دفاع از این آزادی‌ها اهمیتی حیاتی داشته باشد؛ اما تا زمانی که اکثریت مردم ناچار باشند نیروی کار خود را برای تأمین معاش بفروشند و تولید و منابع اجتماعی زیر فرمان انباشت سرمایه باقی بمانند، آزادی انسان با محدودیت‌های مادی بنیادین روبه‌رو خواهد بود.

ما خواهان آزادی تشکل، اعتصاب، بیان و تجمع هستیم، اما مبارزهٔ خود را به این مطالبات محدود نمی‌کنیم. ما می‌خواهیم تصمیم‌گیری دربارهٔ تولید، آموزش، درمان، مسکن و دیگر نیازهای اجتماعی از انحصار دولت و صاحبان سرمایه خارج شود و در اختیار کسانی قرار گیرد که این زندگی اجتماعی را با کار و فعالیت خود بازتولید می‌کنند.

هدف، جایگزین کردن یک اقلیت حاکم با اقلیتی دیگر نیست. هدف، برچیدن مناسباتی است که در آن گروهی دربارهٔ سرنوشت اکثریت تصمیم می‌گیرند و زندگی انسان‌ها تابع سود، رقابت و انباشت می‌شود. رهایی نه هدیهٔ دولت است، نه محصول وعده‌های انتخاباتی و نه نتیجهٔ فرمان یک حزب؛ رهایی باید در خودِ فرایند خودسازمان‌یابی و کنش جمعی انسان‌ها شکل بگیرد.

فراخوان ما به شما

رفقای دانش‌آموز، دانشجو، جوان و کارگر در فرانسه!

ما از شما می‌خواهیم در کنار مبارزه برای آموزش عمومی و برابر، پیوند اعتراض خود را با مبارزات کارگران، معلمان و دیگر مزدبگیران گسترش دهید؛ اجازه ندهید شکاف میان نسل‌ها، میان شاغلان و بیکاران یا میان محله‌های برخوردار و محروم، نیروی جمعی ما را پراکنده کند. در برابر سرکوب دولتی، از آزادی تشکل و اعتصاب و حق اعتراض دفاع کنید و نگذارید جوانان معترض به مسئله‌ای امنیتی تقلیل داده شوند.

ما نیز در ایران، با همهٔ محدودیت‌ها و خطرهایی که بر سر راه مبارزهٔ مستقل وجود دارد، خود را از مبارزهٔ شما جدا نمی‌دانیم. هر گامی برای پیوندزدن اعتراض‌های پراکنده، برای گسترش همبستگی میان محل‌های کار و زندگی و برای بازپس گرفتن اختیار از نهادهای تحمیل‌کنندهٔ نظم سرمایه، بخشی از مبارزه‌ای گسترده‌تر است.

همبستگی ما به معنای نسخه‌برداری از تجربهٔ یک کشور برای کشوری دیگر نیست. ما باید از یکدیگر بیاموزیم، تفاوت‌های تاریخی و اجتماعی را جدی بگیریم و راه‌های مبارزه را متناسب با شرایط واقعی خودمان پیدا کنیم. اما یک اصل را نمی‌توان نادیده گرفت: هیچ مبارزه‌ای برای رهایی، اگر به نیروی مستقل و سازمان‌یافتهٔ خودِ فرودستان متکی نباشد، نمی‌تواند به آزادی پایدار آنان بینجامد.

ما به شما می‌گوییم: آینده را به دولت‌ها، سرمایه‌داران، احزاب قدرت‌طلب و مدیران نظم موجود واگذار نکنید. آیندهٔ ما موضوع تصمیم‌گیری آنان نیست؛ مسئلهٔ زندگی ماست.

از تهران تا پاریس، از کارخانه تا مدرسه، از محله‌های کارگری تا دانشگاه‌ها: علیه تبدیل زندگی به کالا، علیه استثمار و علیه سرکوب، در کنار یکدیگر می‌ایستیم.

مدرسه برای زندگی، نه برای رام‌کردن انسان!

کار برای رفع نیازهای انسانی، نه برای انباشت سرمایه!

نان، آزادی، آموزش و درمان برای همه؛ نه امتیاز برای اقلیت برخوردار!

زننده باد همبستگی بین‌المللی طبقهٔ کارگر!

زننده باد خودسازمان‌یابی و رهایی از پایین!